

تعلیم و تربیت در رشته حقوق

ابوالبشر فرمانفرمائیان LL.B. ، Ph.D. ، M.A.

وکیل دادگستری و دانشیار دانشکده حقوق، دانشگاه تهران

محل فروش و پخش: مرکز نشر سپهر، خ. شاهآباد، اول خ. ملت.

۱۳۴ ص، ۳۵ ریال.

تا آنجا که من دیده‌ام، این دومین کتابی است که دکتر ابوالبشر فرمانفرمائیان، چاپش کرده است. (۱)

«تعلیم و تربیت در رشته حقوق» در این بیابان بی‌اندیشگی و تهی، در بست و بی‌هیچ رو در بایستی و یا ستایشی، برتر از خوب است، گرد کرده‌بی از نوشته‌ها، باور داشته‌ها، بایسته‌ها و اصول بسیار ارزشمند و یادآوردنی. پیشگذارده‌ها، اندیشه‌ها و نقادی‌های آن تازه است، در ادب حقوقی و دانشگاهی ما یگانه است، پذیرفتنی است و پرهیز ناپذیر است. سالها باید تا دستگاههای آموزشی، دانشگاهی و قضایی ما به تجربه دریابند و پیشگذارده‌هایش را به کار بندند.

مانند همیشه، اما، بیدرنك میافزایم که این نه بدان چیم است که من خواننده، در حد آدمی که با الفبای حقوق و اقتصاد اندک آشنایی دارد، و با آب و هوای اجتماعی این دیار آشنایی بیشتر، هیچ ایراد یا اشکال بر آن ندارم، نه! آهوها و آکها بر آن نیز سراغ کرده‌ام که خاهم آورد.

اگر کتاب تنها در بر گیرنده‌ی مسایلی بود و بایسته‌ی تعلیم و تربیت علم حقوق، البته کمبودی نداشت و کسی افزون بر آن چیزی نمیجست. اما گفتنی است که در خلال بررسی به بسیار مسایل دیگر نیز پرداخته شده است، همه‌ارجمند و شایسته‌ی تامل و همه در زندگی امروزی دارای جایگاهی برجسته و سازنده.

رشته‌ی حقوق و تعلیم و تربیت اهل «حرفه‌ی قانون» (۲) مایه‌ی اصلی گفتار است. در پای ص ۴۸ کتاب شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی آمده: ۵۱۲ به تاریخ ۲۳-۶-۴۸. وزیر آن شماری از کتاب که به چاپ رسیده وزیرتر آن چیزی که، از دیدگاه حقوقی، در دیار ما به شوخی (۳) بیشتر میماند: حق چاپ محفوظ.

این آخری را، که از دید حقوقی سنجیدم، باید بگویم که آن دوی نخستین نیز با پایه‌ها و استانده‌های حقوقی ما سازگار نیست. «من در آوردی» است، زوری است!

یک مقدمه و چهار فصل داریم، بایک تقسیم بندی‌ی گروههای درسی در پایان. زیر فهرست سپاسگذاری میکند نویسنده از «حضرتی»، به نام احمد سمعی که نمیشناسمشان و

دیدارشان هم نکرده‌ام و نثر مطالب را مرور کرده‌اند، وای کاش نمیفرمودند. سپس نویسنده از حضرت احمد سمیعی دو اشکال دارد. نخست آن که نویسنده ایرانی‌ست و چه نیازه که نثر او را دیگری مرور کند. دوم و پرارجتر این که به رغم مرور حضرت سمیعی، کمبودها و نارساییهای دستوری و هم در هم‌ریختگی‌های نثر در سراسر کتاب کم نیست و اینها را، همه به پای مرورکننده مینویسم، زیرا نویسنده با این سپاسگذاری، مسئولیت را از خیش فرو شسته است و آسوده.

مقدمه (۴)ی کتاب. چند فرازی که در سه صفحه جای گرفته، پوششی‌ست برای نقدی که در متن آورده شده، دست کم از دیدمن:

ما پیشرفتهایی داشته‌ایم اما نه در دانشگاه. دانشگاه تهران نتوانسته است خود را با ترقیبات و تغییرات کشوری و احتیاجات (۵) آن منطبق سازد... لنگان لنگان به دنبال قافله مانده است... اگر دانشگاه نتواند در تربیت افراد برای احتیاجات کشوری از عهده‌ی وظایف خود برآید، فلسفه‌ی وجودی خود را از دست داده است... و چرا. چه شده است که دانشگاه که مرکز تفکر و تعمق است نتوانسته آن طور که باید از خود انتقاد کند...؟ (ص ۷۹۶)

فصل اول کتاب ویژه‌ی طرح مساله است. و این مساله که تعلیم و تربیت در رشته حقوق است، ناچار و لزوم به جاهای دیگر که هم مرز یا وابسته بوده‌اند کشیده و چه بهتر. آغاز فصل: مساله‌ی تعلیم و تربیت افراد حرفه‌ی قانون را به بهترین تاش آن نمایش میدهد.

و آیا فرشته‌ی عدالت با چشم بسته و ترازو به یک دست و شمشیر برهنه به دست دیگر در طاس لغزنده‌ی منطق قدیم افغان و خیزان در جستجوی عدالت ابدی و اجرای غایی آن در اجتماع ما میتواند به خدمت خود ادامه دهد یا میبایست (۶) به (۷) ناچار جای خود را به قاضی بدهد که دعوی ملکوتی ندارد و میداند و میدانیم که دارای آن قدرتها و مشمول آن ضعف‌هاست که در خلقت آبناء بشر تهفتم شده‌اند... (ص ۸) (۸)

و باید با صدای بلند و باصراحت هرچه تمامتر اذعان کنیم که فرشته چشم بسته شمشیر به دست از ازل افسانه بود... باید انسان قاضی یا وکیل یا مجری قانون با صفات فوق‌الذکر را تربیت و حاضر کنیم. (ص ۹) (۹)

و سپس به خود دانشکده‌ی حقوق باز میگردد و روش آن را میسنجد: «روش تدریس قانون در دانشکده حقوق دانشگاه تهران براساسی متکی شده که رابطه با دنیای علمی و تجربی حقوقی ندارد، یعنی دانشکده و اساتید آن و بالنتیجه محصلین از جریان پیشرفت و عملیات روزانه و کلا و قضات و مجریان قانون یا ماموران دولت بی‌خبرند... در اثر این روش، دانشکده از پیشرفت حقوق ایران به دست و کلا و قضات و سایر مجریان قوانین عقب مانده... (ص ۱۰) (۱۰)»

این درست است که برنامه‌ی دانشکده حقوق تهران پیوستگی‌ی حتما اندک نیز با

قوانین تازه و دیگر گونیهای تازه‌ی حقوقی و زمینه‌های تازه‌ی بی‌گه‌جهت وضع و اجرای مقررات قانونی پدید آمده است ندارد، و در پیشینه‌ی موارد از آن دور و بی‌خبر است. نویسنده برای آوردن نمونه به قوانین و قرار دادهای نفت اشاره میکند. « مفاد قرار داد به صورت قانون از تصویب مجلس گذشته ... در دانشکده حقوق به تفصیل هرچه تمامتر خوانده‌ایم که قراردادهای میان اشخاص در حدود قانون معتبرند و اصول کلی عقد و قرار داد را نیز از قانون مدنی آموخته‌ایم. اما مسایل مطروحه در قرارداد نفت اساساً ارتباطی با موضوعات مورد بحث در قانون مدنی ندارند ... » (ص ۱۰ و ۱۱)

« گفتگو درباره‌ی نحوه و روش تدریس به منظور حاضر کردن محصلین برای رو برو شدن با این گونه مسائل اجتماع ماست ... دنیای امروز محتاج به عدالت نسبی است که از عهده حل مسایل اجتماعی مربوط به توسعه اقتصادی و صنعتی و اعتقادات سیاسی جدید برآید. » (ص ۱۲ و ۱۳)

مساله‌ی دیگری که در این فصل آورده شده، وجه ارجمند مساله‌ی بی، فلسفه‌ی حقوق ماست. مطلب این است که حقوق جدید ما بنیاد یا سرچشمه یا فلسفه‌ی معین و مشخصی ندارد و از این رهگذر، که خود معلول است نه علت، چه نابسامانیها که بر سر ما آمده است. شاید بهتر باشد که نخست از زبان نویسنده بشنویم و سپس مساله را بشکافیم.

« برجسته‌ترین خصیصه‌ی کنونی‌ی حقوق کشور ما که نظر هر محصل را جلب میکند فقدان کامل یک فلسفه معین حقوقی است. حقوق (مدرن) ما فاقد بنیان اساسی از نظر شکل و محتوی است و بنابراین قوانین ما ضعیف و نارسا هستند. مجریان قوانین بی‌سرمشق و بی‌مقصدند. عدالت قانونی مفهوم واقعی ندارد تا قضات و مجریان را به منزل ... تدریس قانون هم به همان اندازه بی‌مقصد، بی‌نشانه و بی‌مفهوم است. » (ص ۱۳)

« حقوق ما از تاریخ وضع قوانین اصولی مدون یا در حقیقت از تساریخ قبول اصول حقوقی خارجی، ماهیت و ساختمان جدیدی به خود گرفت. ضعف واقعی حقوق ما، بلکه طرد آن از اجتماع، از این تاریخ شروع شد. » (ص ۱۴)

آنچه نویسنده تا اینجا گفته است تنها برای کسانی میتواند روشن و پراسپذیر باشد که با قوانین موضوعه و به ویژه قوانین بیست ساله‌ی اخیر کشور آشنایی کافی داشته باشند.

از یک دیدگاه چنین مینماید که ما معتقدیم هر مقصود و منظور را که به جامه‌ی استوار قانون بیاراییم مصاب و موجه است. و بازگویی هر کس و هر مرجع که نیازی پیدا کرد، گو این نیازش مستلزم در هم ریختن زندگی و امور دیگران باشد، میتواند بایک لایحه‌ی قانونی یا حتا ماده‌ی یگانه نیاز خود را بر آورد. و در این دو جرپان، اصولی یا فلسفه‌ی بی یا قوانین و نظامهای از پیش پذیرفته‌ی یا مقرراتی که ارج و ارزش اساسی و بنیادین داشته باشند و یا دور اندیشی و سودمندی اجتماعی، هرگز نمیتواند دیدگاه نویسندگان و گذراندگان قانون باشد. و چنین است که وقتی به قوانین گوناگون که در یک دهه یا دو دهه‌ی گذشته، گذشته‌اند مینگریم ژرفای این بی‌بند و باری و دوری از یک فلسفه معین به آسانی به چشم میخورد، آنی، دلخواه دلخواه و هر یک به سازی و آهنگی جدا سر. مثال ساده‌تری شاید کمک برساند: نظام اقتصادی معین میتواند، با توجه به نظامهای

امروزین جهان ، به آزادی رقابت و ابتکار (سرمایه‌داری) وابستگی داشته باشد و یا در جرگه‌ی اقتصادهای برنامه‌گذاری شده و طبق نقشه باشد که در فرجام به سوسیالیست‌ها پیوند میباید . حال اگر اقتصادی داشته باشیم که بخش عمومی آن در هر کار به اقتضای خاست و گرایش‌های پیش بینی ناپذیر خود دست بیاندازد و بخش خصوصی نیز آزاد گذارده شود تا با قواعد مکتب «بگذار بشود، بگذار بگذرد» به کار و تکاپو پردازد و هر دو بخش با هم به خوش و بش سر گرم باشند چه نامی باید بر آن گذارد و قوانین آن از کدام فلسفه پیروی مینمایند ؟

ویک مثال دیگر : داشتن بیش از پنجاه مرجع رسیدگی اختصاصی و یک «مرجع تظلمات عمومی» را در یک نظام اداری و اقتصادی معین که به اصل تفکیک قوای منتسکیو نیز پایبندی دارد و آن مرجع‌های بسیار کوچک خصوصی راه «متداعیبین» را برای رسیدن به آن صاحب صلاحیت بزرگ و اساسی میبندند ، چگونه باید توجیه نمود ؟
و چنین است ، باهمه‌ی آنچه که نگفته ماند یا نیارستیم گفتن ، که مساله‌ی فلسفه‌ی حقوق یکی از برجسته‌ترین بخش‌های کتاب را پدید میکند .
خود نویسنده مساله را چنین ادامه میدهد :

«به منظور تحصیل مقاصد اجتماعی در اجتماعات بشر ، از زمان پیدایش تا به امروز قانون وضع و ایجاد شده است . . . مقاصد و احتیاجات بشری به خودی خود مسائل قانونی نیستند بلکه مسائل فلسفی و سیاسی اند . بنا بر این قوانین در ماهیت و محتوی تابع فلسفه اجتماعی هستند که حاکم بر معتقدات و مقاصد آن جامعه به خصوص است . (ص ۱۴) (۱۱)
«مفاهیم و زبان یا الفاظی که حاکی از مفاهیم بوده اند آثار عمیقی در وضع و درک و اجرای قوانین داشته اند . بنابرین نه تنها فلسفه و معتقدات در تشکیل قوانین موثر بوده اند ، زبان نیز . . . (ص ۱۵)

«این افراد متخصص یا مردان حرفه‌یی قانون بوده اند که حدود و ثغور قوانین اجتماع را با تغییرات و احتیاجات هر زمان و مکان توأم کرده اند و نبوغ آنها بوده است که اجتماعات را از دم شمیر پیشوایان بی نیاز کرده یا احتیاج به قیام را به حداقل رسانده است . (ص ۱۶)

«درک پیشرفت حقوق از دو عامل مهم در حقوق غرب سرچشمه گرفته است : دستگاه متفکر واضع قانون که ماهیت حقوقی را شامل است و آیین و رویه‌های معین که این حقوق را وسیله‌ی آن رویه‌ها کسب میکرده اند» (ص ۱۶)

«در این تحرك بی وقفه و دائم اجتماعی فلسفه‌ی حقوق خواهی نخواهی تحت تاثیر و تابع فلسفه سیاسی و معتقدات اجتماعی بوده که در زمان و مکان مختلف به خدمت آنها گماشته شده است . . . حقوق غرب (بازبانی ساده‌تر و تواضعی بیشتر) از چند عامل متأثر بوده است : ایمان به منطق بشری کاملاً جدا از دستورات مذهبی ، وجود دستگاه واضع قانون ، وجود رویه‌ها و قالب‌های کسب حقوق موضوعه ، مردان قانون‌وداد و ستد حقوقی با فلسفه اجتماع . . . (ص ۱۷ و ۱۸)

اینها ، به ویژه تعریف قانون (و حقوق) و بنیادهای آن در باختر (ونه خاور زمین)

مسایل و مطالبی هستند درست و یگانه که نه تنها باید بارها گفته و نوشته شود، بل چیزهایی که باید در گوش جان و خرد این مردم بازور چپانید و آنان را به دانستن آن و تأمل بر آن وا داشت.

اما وضع حقوق در کشور ما، از دید، نویسنده چگونه بوده است؟ اینجا از آن موارد است که با او هماهنگ نیست و دید او را درست و منطبق با واقعیت نمیدانم. نویسنده می‌نویسد فقها که بر اصول مذهبی و منطق گذشتگان متکی بودند از پدیده‌های اجتماعی زمان خود متأثر میشدند و دادوستدی حقوقی با محیط خود داشتند. این سیستم، گرچه محدودیتهایی داشت، با جامعه ارتباط نزدیک برقرار میکرد، در واقع فقها با جامعه خود پروراند می‌شدند و جهت تغییر و تحول جامعه را کاملن درک میکردند. مفهوم اجماع بهترین شاهد این رابطه دادوستد بین فقها و قضات و علمای حقوق با مردم و پدیده‌های اجتماعی است. با مفهوم اجماع ممکن بود حقوقی که یک یا چند قرن ریشه داشت به مرور عوض شود. مفهوم اجماع حامل راه‌حلهایی تازه برای پدیده‌های جدید اجتماع بود. (ص ۱۸ و ۱۹)

نویسنده در اثبات این امر که فقها از پدیده‌های اجتماعی متأثر میشدند به این قید از قراردادها توسل می‌جوید: «اسقاط کافی خیار از طرفین، علی‌الخصوص خیار غبن حتماً اگر فاحش باشد» و معتقد است حاکم تحت تأثیر امر اجتماعی غبن واقع شده و برای رفع مشکل مفهوم غبن فاحش را اختراع کرده و در حقوق وارد نموده است (۱) و نیز به قول آقای دکتر محمد علی موحد در کتاب حقون مدنی او استناد جسته است که نوشته برخی از فقها بر این رفته‌اند که هر گاه نص حکم شرعی با مصلحت اجتماعی منافات پیدا کند عمل به آن مجاز نخواهد بود.

با این همه بلافاصله افزوده که صفات مشخصه این سیستم حقوقی (فقه) این بود که اولن در آغاز پیدایش متکی به منطق بشری نبود بل بر اساس دستورات الهی... (ص ۲۰)

این برداشتها که یکپارچه شخصی و خصوصی است، در اصول و متون فقهی مدرک یا مستندی ندارد، و ندانستم نویسنده از کجا به این سرچشمه‌ها رسیده زیرا:

اولن - اجماع یکی از مبانی چهارگانه حکم است (کتاب، سنت، اجماع و عقل)، و هر گاه حکم قضیه‌یی روشن نباشد، عقیده‌ی فقها و اهل فتوی - و نه مردم و عامه - مناط اعتبار است. این اجماع نیز باید محصل باشد یعنی همه فقها و ارباب اجتهاد در آن اتفاق نظر داشته باشند.

از سوی دیگر اجماع به هیچ روی نشانه یا نمودی از رابطه و دادوستد میان فقها... با مردم و پدیده‌های اجتماعی (۱)، نیست.

هم این که از طریق اجماع هرگز راه‌حلهای تازه برای پدیده‌های اجتماعی پیدا نشده، اجماع خود کاشف از حکمی پیشاپیش تاسیس شده است.

ثانی قید اسقاط خیار در اسناد رسمی مربوط به تاسیس ثبت اسناد و اثر بخشنامه‌یی است که قبل از ۱۳۲۰ نوشته شده و به منظور تثبیت اسناد رسمی.

پیدا است که چنین شرطی، هر چند مغایر اصول حقوقی نیست، بساعدالت و انصاف مغایرت اساسی دارد و در هر حال نتیجه‌ی تأثیر امور اجتماعی بر حاکم نمیتواند باشد. وثالثن قول آقای دکتر موحد، چیزی از مدعای نویسنده را به اثبات نمیرساند از آن

که مسالهی «عنوان ژانوی» مبحث دیگریست با ترتیب و قاعده‌یی معین .
نقض و طرد هر حکم فقهی محتاج حکم منصوص است . مثلن اصل لاضرر
بسیاری از احکام دیگر را محدود یا منتفی میگرداند و هر گاه آن اصل وجود نمیداشت دست
فقیه بسته بود و یا به حکم «الضرورات تبیح المحضورات» حاکم میتواند اجرای قاعده‌یی را
موقوف بدارد و این هرگز نباید به مردمسالاری شرعی یا تاثیر مصالح اجتماعی بر قوانین
فقهی تعبیر گردد .

در دنباله‌ی مطلب می‌آورد که این دستگاه حقوقی (فقه) شاید از عهده‌ی جوابگویی
احتیاجات اجتماع جدید برنمی‌آید... بدون چون و چرا سیستمی که در کشور و اجتماع ما
کاملن خارجی بود وارد گردید (ص ۲۱)

معلوم نیست اگر فقه از عهده‌ی جوابگویی نیازمندیهای تازه برنمی‌آید چگونه ،
به اعتقاد نویسندگان ، فقها جهت تغییر و تحول اجتماع را در مییافته‌اند ؟
وجلو میرود : «تقلید از نحوه‌ی قانونگذاری و قانون نویسی غرب عناصر مهم و قوی
خود را از دست داده است و اجزاء ضعیف آن توسعه پیدا کرده ... حقوق مدون ساخته و
و پرداخته قوه مقننه است که اساساً دستگاه حقوقی و قضایی نیست بلکه دستگاه سیاسی است .»
(ص ۲۲)

و آن گاه گفتگویی دارد در باره‌ی ضعف سیستم حقوق مدون ، حتا در فرانسه .
(نگاه کنید به ص ۲۲ و ۲۳)

هدف اصلی و درونمایه‌ی راستین بحث نویسندگان در این صفحه‌ها ، دست کم برای من
روشن نیست . زیرا اولن اگر تقلید ما از حقوق مدون اروپایی جنبه‌های ضعف خود را ،
همانند تقلیدهای رویه‌یی و بسیار ناشیانه‌ی دیگرمان ، همچنان نگاه داشته است - توجه داشته
باشید ، از حقوق مدون اروپایی دفاع نمیکنم - کوتاهی یا کمبود حقوق مدون اروپایی کدام
است ؟ ثانین اگر مردمسالاری ما - که اصالت آغازگران آن ، دست کم به لحاظ
نادانی و ناشناسی بنیادهایش ، مورد تردید میباشد - همچنان در منزلهای نخستین و امانده
است و نتوانسته در امر ساختن و پرداختن قوانین از مردم و نیازمندیهای آنان الهام بگیرد و
یا دستگاهی قضایی و دانشگاهی پدید آورد تا پیش نویس‌های قوانین را همساز بسازند و به
کنکاشگران بسپارند ، گناه نظامهای کنکاشی و نمایندگی چیست ؟ به واژگان دیگر ،
حقوق مدون میتواند ، و میباید ، در هر مورد که بانیانهای زندگی هماهنگ نبود اصلاح
شود و آمادگی آن برای بهبود و گسترش ، به شرطی که مردمسالاری پیشرفته باشد ، بسیار
است . و آخرین نکته این که ، ضعف ما در قانونگذاری چگونه میتواند فقها را از پدیده‌های
اجتماعی متاثر گرداند و هم بر این پدیده‌ها موثر ؟!

در پایان بخش به آموزش حقوق بر میگردد که تدریس قوانین امر وزین نیز بی توجه
به عمق مسایل و ارتباط آنها با اجتماع و انطباقشان با نیازمندیهای جدید آسان است و سرانجام
تدریس حقوق را به صورت مطالعه‌ی قالبهای متحجر در آورده است (ص ۲۴) و چه درست
میگوید .

نتیجه‌یی که میگیرد این که اگر قرار باشد در این هرج و مرج فلسفی بهبودی حاصل
شود باید کار را از دانشکده‌ی حقوق آغاز کرد (ص ۲۵) و من میافزایم که آغازگری و

همکاری در جاهای دیگر هم ضروری است . (۱۴)

سومین پاره از فصل نخست گفتاریست در پاره‌ی مساله‌ی زمان .

در تمام رشته‌های حقوق فقط قسمت کمی از مسایل گذشته را میتوان مطالعه نمود و جزء کمتری را درس داد ... در بهترین شرایط همهٔ استادان حقوق پیمبران گذشته‌اند که از آتیه بی‌خبرند . این فاصلهٔ زمانی که از بیست سال متجاوز است ... هستهٔ مرکزی مشکلات تدریس حقوق را در سراسر جهان ایجاد کرده ... و در ایران از سی سال تجاوز میکند ... (ص ۲۵)

« قبل از این که موضوع معینی در دادگستری طرح شود و دستگاہ قضایی با آن رو برو گردد ، شاید چند سال طول کشیده تا نطفهٔ اصلی آن مساله رشد و نمو کرده و قابل طرح در دادگاهها شده و چند سال نیز لازم است تا به نحوی از انحاء در دیوان کشور فیصله یابد . بنابراین اگر استاد حقوق به ترتیبی از آخرین مسایل فیصله یافته ، مطلع باشد تازه اینها مسایلی هستند که نطفهٔ آنها بیش از ده تا پانزده سال پیش بسته شده در حالی که وی از مسایلی که جدیداً ریشه زده‌اند و تا چند سال دیگر به بار مینشینند ناچار بی‌خبر است ... »

« حال موضوع را از جهت محصل حقوق بنگرید . محصل حقوق حداقل ده سال در پیش دارد تا از مراحل تحصیل بگذرد ... چند سال نیز در حرفه قدم بردارد تا به مقام قضاوت یا وکالت ... برسد ... و اگر تصور کنیم که این محصل برای ریاست دادگاهی مثل استیناف تربیت میشود ... از تاریخ ورود به دانشگده تا آن موقع تقریباً بیست و پنج سال فاصله دارد و بالنتیجه آنچه میاموزد بیست و پنج سال بعد میباید به کار بنهد . اما ... در بیست و پنج سال بعد نه تنها مسائل بسا مسائل روزگسار تحصیل و تتبع او متفاوتند ... (ص ۲۵ ، ۲۶ و ۲۷)

« این فاصلهٔ زمانی ... شاید حرفه حقوق را به حرفه‌ی تبدیلی گردانده که به ناچار جز افرادی را که دارای مشخصات اخلاقی و فطری معین باشد ، به خود نمیپذیرد ... » (ص ۲۷)

و چنانکه میبینیم ، مساله راست و درست و منطقی نبل واقعیت است ، و در کشور ما ، تازه .

نویسنده برای روشن شدن مساله ، نمونه‌ی هم میآورد . موضوع اعتبارات اسنادی . اشکالهایی که از آن ناشی میشود و دوری دستگاہها از چگونگی‌شان . (ص ۲۸ و ۲۹) و در پایان بخش ، در کار تطبیق مساله با آب و هوای اجتماعی ایران مینویسد . « بزرگترین تغییرات اجتماعی که در قرن حاضر در سراسر جهان صورت گرفت از دو منبع ناشی شد ؛ اول مذاهب سیاسی و دوم توسعهٔ اقتصادی ... برای تحقق دادن به تقایخ این دو منبع بود یا به منظور مقابله با آنها ... این قدر محرز است که دو نوع قوانین اجتماعی وضع شد . قوانین مالیات بردرآمد و قوانین کار و نظام کارگری و کارفرمایی ... » (ص ۳۲)

میزان واقع بینی و دید وسیع اجتماعی که در نگارش این سطور نه کار رفته نیاز به تذکار ندارد . نویسنده واقع بینانه‌تر میافزاید :
« شاید کشور ما جزء کشورهای منحصر به فرد باشد که دستگاہ قضایی خود را از

مداخله در این دو رشته مهم اجتماعی به موجب نص قوانین منع کرده است. چه شکستی از این بزرگتر که دستگاههای دولتی و کشوری ما قوه قضایی و اعضای حرفه قانون را لایق رسیدگی به امور مهم اجتماعی نمیدانند... (ص ۳۲) و چه میتوان بر اینها افزود؟

دومین فصل کتاب به بحث در باره‌ی پرورش و آموزش میپردازد، و همچنان با واقع بینی و اندیشه‌ی ژرفگرا و دور اندیش.

دانشگاه و دانشگاهیان نباید خود را از مساله‌ی پرورش مستغنی بدانند. تصور این که تنها وظیفه‌ی دانشگاه تدریس است، تصویری غلط و تحمل ناپذیر میباشد. پرورش دانشجو بزرگترین وظیفه‌ی دانشگاه است. (ص ۳۶) وی تردید آموزش آسانتر از پرورش است و به همین دلیل توجه به آموزش به مرور جلب شده و پرورش از یسارها به دور افتاده به حدی که دیگر وجود خارجی ندارد... (۳۸)

و پس از این مقدمات است که در دو بخش جالب مسائل و مواد پرورش و آموزش را به تفصیل و با نکته سنجی‌های دقیق ارائه مینماید. در بخش پرورش سه مسله‌ی حائز اهمیت مورد بحث قرار میگیرد: (۱) روش فکر (۲) روحیه‌ی لازم (۳) مقدمات علمی.

محصل حین خروج از دانشگده‌ی حقوق بیش از همه عمر خود از قوانین موضوعه اطلاع دارد. آنچه طول زمان و ممارست به او میآموزد فقط احساس آگاهانه‌ی است نه بیش. هیچ قاضی یا وکیل که سی سال ممارست داشته باشد يك يك دعاوی یا طرق حل مسایل را نمیتواند به یاد داشته باشد. مجموعه‌ی حالات و آثار آگاهانه‌ی عمر و ممارست است که با کمک استعداد فطری وکیل یا قاضی خوب را از متوسط متمایز میسازد. روش تدریس به منظور ایجاد این حالت و نحوه‌ی تفکر مخصوص، از تدریس قوانین موضوعه مثل آیین داد-رسی مدنی مهتم است. (ص ۳۰) *علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

در مسایلی که پیش قاضی طرح میشوند همیشه و در عمق فکر دو طرف دعوی، دو نظریه عدالت اجتماعی در مقابل هم قرار گرفته‌اند. قاضی ناچار است یا یکی از آن دو را بپذیرد و یا نظر ثالثی را ابراز نماید. گذشته از آن مقررات قانون، پیوسته مقاصد اجتماعی معین را حمایت میکنند و مقاصد اجتماعی دیگر را کنار میزنند. این دو دسته از مقاصد اجتماعی نیز در مقابل قاضی صف میکشند و قاضی با تصمیم خود راه معینی را برای اجتماع میگزیند. (ص ۴۳) و پیداست که جهت عدالت اجتماعی را نمیتوان در کلاس به دانشجو آموخت. پرورش نحوه‌ی تفکر است که تا آخر عمر برای او میماند..

در بخش پس از آن، نویسنده با نیروی حاصل از تجربه نشان میدهد که دانشجوی حقوق با زحمت و انتظار و حتا فداکاری‌ی مالی امتحان ورودی را میگذراند و با امید و اشتیاق کارش را آغاز میکند، اما دانشگده به زدوی این روحیه‌ی کار آمد را برباد میدهد. (ص ۴۶ و ۴۷) (۱۳)

بعض استادان و بسیاری از دانشجویان تصور میکنند کار دانشکده‌ی حقوق کاری آسان است، کار درجه‌ی دوم یا اشتغال شبانه‌ی برای گرفتن يك تصدیق و اضافه حقوق. این تصور مغایر روحیه‌ی اول دانشجویان است و هسته‌ی مرکزی فساد همت و علاقه‌ی دانشجویان را پدید میکند. ما خود موجب ضعف کار خود در دانشکده هستیم. (س ۴۸) (۱۴)

محصل دانشکده‌ی فنی اگر هر شب تا ساعت دو صبح وقت صرف میکرد باز چیزی باقی داشت. . . . روحیه‌ی محصل در دانشکده‌ی حقوق درست وارونه است. . . (س ۴۹) (۱۵) و تفصیل این کم کاری و کمکوشی دانشجویان که چه آگاه کننده مینماید.

محصل حقوق باید با کمک الفاظ و زبان، بتواند فکر خود را به دیگران برساند و هنر نوشتن را. . . در دانشکده بیاموزد. اما هرگز نتوانستیم احتیاج به این تمرین را به محصلین نشان دهیم.

از روز اول دانشکده تا تسلیم چیزی که عادتت پایان نامه، گفته میشود هرگز نمیتوان از محصل حقوق توقع کرد که چیزی روی کاغذ بیاورد! (۵۱)

در دانشگاههای بزرگ دنیا آمادگی برای کارهای سخت وجود دارد. در دانشگاههای مشهور آمریکا داشتن لیسانس از یکی از شعب علوم اجتماعی مقدمه‌ی ورود به مدرسه‌ی قانون است. و سپس نیز فشار کار چندان است که ثلث محصلین سال اول مدرسه را ترك میکنند. (س ۵۲ و ۵۳)

و در این صفحه هاست که شیوه‌هایی برای وادار کردن دانشجویان به کار و فرا گرفتن ارائه میدهد، شیوه‌هایی درست و کارآمد. و به آنجا میرسد که روش کار و تدریس در دانشکده‌ی حقوق چنان است که دانشجویان را اصولن سطحی و تنبل بار میآورد. . . (س ۵۴)

پاره‌ی دیگر فصل از مقدمات علمی گفتگو میکنند. این مقدمات بایسته و گوناگونند و از آنمیان تاریخ اجتماعی ایران و اروپاست، که رشته‌های حقوق همچون حقوق مدنی وابسته‌ی آنند و هم بی‌دانستن فلسفه و شیوه‌ی تفکر مردم و زندگی سیاسی و اقتصادی و مذهب و معتقد ایشان چگونه میتوان امور و مسایل حقوقی را دریافت. (س ۵۶ و ۵۷) (۱۶)

لازمه‌ی دیگر اصول فلسفه و منطق قدیم و جدید است. (س ۵۸)

سپس به علوم جدید میرسیم. مینویسد نداشتن آشنایی کلی با علوم جدید دادگاهها را فلج کرده و وکلا نیز نمیتوانند، در این زمینه کمکی به دادگاه بدهند (س ۵۹). اینها عبارند از حسابداری، امور مهندسی، مطالعه‌ی نقشه‌ها، آگاهی بر روابط میان مهندسين مشاور و کارفرما و پیمان کار و مسئولیت هر کدام. اطلاع از صنایع و نحوه‌ی تولید و توزیع که همه در امر بررسی‌ی مسئولیت مدنی و سایر در گیریهای دادگاهها اثر دارند (س ۶۰ و ۶۱)

و آخرین چیزی که از مقدمات علمیست دانستن، دست کم، يك زبان خارجیست. (س ۶۳) (۱۷) دردناکترین مساله‌ی دانشگاه تهران و دانشکده‌ی حقوق همین زبان است. (س ۶۴)

و آن گاه نویسنده پیشنهاد میکند زبان انگلیسی را برای پیشرفت علم در دانشگاه، زبان دوم قرار دهیم. تردیدی نیست که برای آشنایی با متون علمی و هنری پیشرفته و یا استفاده از دانشمندان خارجی باید به زبانهای دیگر آشنایی داشت، اما داستان زبان دوم

را هرگز نمیتوان پذیرفت. شاید اگر فارسی را هم کنار بگذاریم دیگر چیزی از ایرانی بودن برای ما نماند.

در پاره‌ی دیگر فصل، ارجمندترین بهر کتاب، مطالب و مسائلی که باید در دانشکده‌ی حقوق تدریس بشود، و یا به و اژگان دیگر، بربرنامه‌ی مرده‌ی دانشکده افزوده گردد، آورده شده است.

کلید این گفتار را از خود نویسنده بشنویم: بسیك مهمترین قوانین لازم برای اعضای حرفه‌ی قانون در طول عمرشان قوانین موضوعه‌ی اصلی، یعنی مدنی، جزا، آیین دادرسی، امورحسبی، تجارت و سایر قوانین مشابه است. تحصیل دوره‌ی کامل اینها از لوازم کار میباشداما درجه‌ی اهمیت فصول مختلف هر يك خود به خود به اندازه‌ی اهمیت اصل قانون است. (ص ۶۷)

و گویی همه‌ی مطلب در این جمله‌ی کوتاه آمده است.

مساله به نادگی و راستی این است که در دانشکده‌ی حقوق بسیاری از فصول و عناوین و مسایل باستان حقوق را که امروز مصرفی ندارد و حتا پوسیده‌ترین یساده‌کارهای گذشته را میاموزند (و بیاموزند، ایرادی نیست) اما بسیاری از مسائل روزمره‌ی زندگی، مانند قرار داد های نفت، یا آراء دیوان کشور یا فلسفه‌ی جدید حقوق مورد بی‌مهریست و مضحك!

تلاش نویسنده در این پاره مصرف آن میشود که این زاویه‌های خالی را در برنامه‌ی دانشکده پر کند و اعضای حرفه‌ی قانون بسا زندگی روز و مسایل حقوقی آن آشنایی یابند.

نیازی به استدلال ندارد که امروز مباحث اخذ به شفعه و تبعض صفقه و قسمتی از مقررات هبه و وصیت در درجه‌ی دوم اهمیت قرار گرفته‌اند و جای آنها را قوانین اصلاح ارضی و اراضی دولت و مسئولیت مدنی و حمایت خانواده و حمایت کارگاههای صنعتی و اقدامات تأمینی و دادگاههای اطفال و تعلیق و آزادی‌ی مشروط و قرار داد های نفت و دهها قانون دیگر گرفته‌اند. هدف این است که چنین دیگر گونی را بر نامه گذاران دانشکده‌ی حقوق به دیده بگیرند.

آنچه نویسنده در این پاره بر شمرده است اینهاست:

۱- **قراردادهای نفت**. اینها را نویسنده پس از قانون اساسی و قوانین اصلی مهمترین مسایل ملی میشناسد و درین میکند که دانشکده‌ی حقوق از آن بی‌خبر است و میپندارد هنوز در زمان داری هستیم. (ص ۶۹ و ۷۰)

نفت، به قول نویسنده اساس اقتصاد ملیست. و کلای کنسرسیوم و وکلای شرکتهای جزء و دیگران از وضع حقوقی آن اطلاع دارند اما مرکز مطالعه‌ی حقوقی در کشور، کوچکترین آکھی از آن ندارد. (ص ۷۰)

«وظیفه‌ی دانشگاه این است که در حدود و ثغور مسائل ملی قرار گیرد.» مجموعه قراردادهای و قوانین نفت موجود تا سیسات تازه‌ی حقوقی و مسایل تازه‌ی بین الملل است. ایران شاید از این جهت مرکز باشد. اما این اطلاعات هرگز مدون نشده و در سینه‌ها به مرور

ضعیقتر میگرددند تا از میان بروند (ص ۷۱ و ۷۲) (۱۸)

و گویی نباید بیش از این در چنین زمینه‌یی سخن گفت .

۲ - مسئولیت مدنی . با تغییر شکل اجتماع از حالت‌های اولیه اقتصادی و صنعتی به حالت‌های توسعه یافته ، ارتباط مردم با وسایل تولید و فراورده ها از صورت فردی خارج و به صورت عمومی و غیر شخصی درمیآید (ص ۷۳) افزایش وسایل سریع و خطرناک و توسعه‌ی صنعت و اقتصاد و ایجاد مؤسسات بزرگ دامن‌های مسئولیت مدنی را گسترش میدهد . (ص ۷۳ و ۷۴)

اما بی‌پرده باید گفت دانشکده‌ی حقوق از این امور میریست! (ص ۷۶)

۳ - حقوق و امور اداری . هرچه اجتماع بیشتر توسعه مییابد اعمال و مداخلات دولت در امور بیشتر میشود (ص ۷۶)

این دستگاه اداری بسیار وسیع که در مدتی بیش از سی سال ایجاد شده و روز به روز توسعه مییابد بی‌تردید در حدود سی سال از دانشکده‌ی حقوق جلو افتاده است ... (ص ۷۷)

۴ - تجارت خارجی . مجموع واردات ایران در سال بیش از یک میلیارد دلار امریکایی است . شاید بیش از همین مبلغ مجموع صادرات و سایر دادوستدهای خارجی باشد .

این بازرگانی مسایلی مانند بیمه و کرایه ، مقررات حمل و نقل زمینی ، دریایی و هوایی ، امور بانکی و ... پدید میکنند که ، به‌طور قطع ، دانشکده‌ی حقوق از آنها بی‌خبر است (ص ۷۹) ، نه آنها را مطالعه میکنند و نه تدریس . (ص ۸۰)

۵ - آراء دیوان کشور . در این بند به چند نکته‌ی بدیع برمیخوریم . نخست این که دیوان کشور ایران از آغاز زندگی خود تا امروز بیش از ۳۵۰۰۰۰ رای صادر کرده است ؛

بیست درصد این آراء نقض آراء استینافیست ، توأم با رای جدید ؛

پانزده درصد ایراد نقص و اعاده‌ی پرونده به دادگاه عالی ؛

پنج درصد دایر بر رسیدگی نشدن موضوع (نقض بلاارجاع) ؛

و شصت درصد ابرام آراء استینافی ، گاه مفصل و گاه تنها چند سطر .

تا اینجا ممکن است ، خواننده‌ی خام گمان برد این آمار در مرکزی تهیه شده و ضبط است . اما چنین نیست . دکتر فرمانفرمائیان از ده سال پیش روی آراء دیوان کشور کار و مطالعه میکند و این آمار و ارزیابیها حاصل کار خود اوست .

دوم این که در طول چهل و چند سال و با اصدار ۳۵۰۰۰۰ رای خمیره‌ی قوانین وسیله‌ی دیوان کشور تهیه شده است . قوانین مدنی یا آیین دادرسی یا تجارت یا جزا ضمن این آراء تعبیر و تفسیر و اجرا شده‌اند . اگر بتوان زحمتی را که در طول یک هزار سال فقها برای توسعه‌ی فقه تحمل کردند نادیده گرفت ، زحمت این پنجاه سال گذشته را ، که به دلایل روشن ، از آن یک هزار سال مفصلتر و عمیقتر و سریعتر بوده است ، و هم تغییراتی را که دیوان کشور ضمن آراء خود بر قوانین موضوعه وارد کرده است ، شاید بتوان نادیده گرفت ، (ص ۸۱)

نکته‌ی بدیع دیگر در این پاره است . نویسنده‌ی کتاب با آهنگی راستین کوشیده

است اصطلاح «رویه قضایی» را به کار نبرد و در تمام ۶ صفحه هرگز اشارتی بدان نکرده است .

این پرهیز، به گمان من ، برای این است که «رویه قضایی»ی ایران هنوز تنظیم نشده است، حتادر زمینه‌های معین آراء دیوان کشور نیز مبین نظر یا شیوه‌ی خاص نمیتوانند باشند .

و سوم همان مساله‌ی آشنا . دانشکده‌ی حقوق باید به مطالعه‌ی آراء دیوان کشور و تغییراتی که به مرور در قوانین ایجاد شده‌اند بپردازد ، اما همت اقدامش را ندارد . (ص ۸۲)

مطالعه و تدوین آراء دیوان کشور از لوازم مهم تحصیل و تعلیم حقوق است . برای این کار دستگاه مجهزی میباید تا مواد قانون را در کنار آراء مربوط گرد آورد و این منبع حقوق را در اختیار جامعه‌ی قانون بگذارد (ص ۸۴ و ۸۵)

۶- فلسفه‌ی جدید . در این گفتگو ، هر چند نویسنده کار را به اجمال بر گذار میکند ، سخن از فلسفه‌ی تازه‌ی حقوق رفته است و اثری که مکتب‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی بر حقوق میگذارند .

در طول قرن نوزدهم و بیستم دو دسته تفکر فلسفی از دو جهت مختلف بنیان تفکر حقوقی و تفاهم عدالت را بر هم ریخته‌اند ، به طوری که در وسط قرن بیستم چیزی از مفهوم عدالت قدیم باقی نمانده است (ص ۸۵)

روشن است که نویسنده چه میگوید . دو مکتب بزرگ فردگرایی و جامعه‌گرایی هر يك برای حقوق و عدالت مفاهیم و حدودی قائل هستند و از این رهگذر انگاره‌ها و مؤسسه‌های حقوق رنگ و تاش ویژه یافته‌اند .

اما خود نویسنده تنها از دو قوه‌ی فلسفی نام میبرد: نحوه‌ی تفکر معتقدین به فلسفه‌ی تاریخی ، که در قرن نوزدهم به فلسفه‌ی مارکس منتهی شد . . . و دوم که سرچشمه‌ی اصلی خود را در تفکر فروید عالم روانشناسی گذاشته است . (ص ۸۵)

ندیده گرفتن این تغییرها که تفکر فلسفی عدالت را در غرب متزلزل ساخته و ما هم همان عدالت را کم و بیش اقتباس کرده‌ایم ، مانند ندیده گرفتن پنجاه سال عمر و ممارست در حقوق امروزین و آراء دیوان کشور است . (ص ۸۵)

حال چگونه میتوان این انقلابهای فلسفی و فکری و اجتماعی و علمی را ندیده گرفت ولی در همان حال توقع کرد که وکیل یا قاضی از عهده‌ی فهم و تجزیه‌ی مسایل امروزین برآید . (ص ۸۶)

۷- طب قانونی . مساله‌ی پزشکی قانونی از این دیدگاه که در دانشکده‌ی حقوق تدریس نمیشود ، همچنان که نویسنده بازگو کرده است . نقصی است . اما نویسنده ایراد دیگری هم بر «پزشکی قانونی» دارد که مثلن چرا عقاید و آراء آن پژوهش پذیر نیست . (ص ۸۷) روشن است که پزشک قانونی گونه‌ی کارشناس است و آراء آن را مراجع قضایی بنا بر اصولی توانند تخدیش یا تخطئه کنند و ناچار ایراد وارد نیست .

و سرانجام نویسنده اشاره میکند که آوردن همه‌ی مباحث تازه که تدریش‌شان برای پیشرفت حقوق واجب است در کتاب او امکان ندارد دستگاه تیز بینی میباید تا برنامه‌ی دانشکده‌ی حقوق را با احتیاجهای کشور هم آهنگی بخشد. (ص ۸۹) (۱۹)

فصل سوم ویژه‌ی روابط دانشگاهی است، هر مدیر دانشکده یا سرپرست امور تحصیلی علاقه دارد برنامه‌ی کامل تربیت دهد. اما اگر به تنهایی اقدام کند قسمت عمده تلاش او به هدر میرود زیرا جدایی‌ی يك دانشکده از دانشگاه غیر ممکن است (ص ۹۱) (۲۰) و گویی با همین دو جمله منظور روشن است و اصولی بودن مطلب پیدا. محتوای این فصل اجمالاً اینهاست:

اول - سوابق تحصیلی دانشجویان؛

دوم - کادر تعلیماتی دانشگاه؛

سوم - کمیت و کیفیت؛

چهارم - مسأله تحقیقات؛

پنجم - برنامه‌های تدریس؛

ششم - دانشگاهیان.

و اکنون رسیده‌ایم به فصل چهارم، یعنی نتیجه‌گیری یا «برنامه‌ی پیشنهادی». طرح و پیشنهاد برنامه مطابق کلیات و انتقادات گفته شده کار آسانی نیست و در هر حال بادر نظر گرفتن نیازمندیها در دوره‌ی چهار ساله‌ی دانشکده نمیگنجد. ناچار عواملی را میبایست برای تهیه‌ی برنامه ملحوظ داشت (ص ۱۱۸)

مینویسد موفقیت برنامه مشروط است به همکاری‌ی کامل همه‌ی افراد، اعم از آنها که در دانشگاه هستند یا خود دانشکده. (ص ۱۱۸) (۲۱)

مطلب دیگری که میافزاید این است که شیوه‌ی پذیرفته در دانشگاه تهران - دادن يك واحد به دانشجو برای هر ساعت حضور در کلاس و ادای تکلیف و گذراندن امتحان و آنگاه لیسانس شناختن او به هنگامی که ۱۴۰ واحد جمع کرد - میباید... حفظ شود (ص ۱۱۸ و ۱۱۹)

و خود به نقد شیوه میپردازد. شیوه‌ی که اصولن از امریکاییها گرفته شده، و مثل همه‌ی تقلیدهای کشور ما قسمت متضمن زحمت و تفکرش را ندیده‌اند و قسمت ساده و سطحی‌اش را به موقع اجرا گذارده‌اند و نتیجه که بهتر از گذشته نیست. (ص ۱۱۹)

برای موفقیت این شیوه لازم است تکلیف زیادتری برای خارج از کلاس تعیین کرد. (ص ۱۱۹) با این همه شیوه عیوب خود را حفظ میکند. (ص ۱۲۰)

عیب مهم این است که تحصیل عالی حالت مکانیکی و جنبه‌ی کمی پیدا میکند و جنبه‌ی کیفی و تعمق آن ضعیف میشود (ص ۱۲۰)

اما حسن بزرگش اختیار محصل است برای استفاده از تنوع دروس و امکاناتی يك یا چند دانشکده، در زمینه‌های مورد علاقه یا استعدادش. (ص ۱۲۰)

و دریغ که دانشکده‌ی حقوق تعداد ساعات درس و واحد را افزوده بی‌این که تنوع

در تدریس را پیش بکشد و لذا اگر دانشجویی بخواهد راجع به نفت درسی بگیرد، جایی و راهی برای آن نیست! (ص ۱۲۱)

پس از این مقدمه‌هاست که به برنامه‌ی پیشنهادی می‌رسیم. برنامه‌ی او اصولن دو قسمت دارد:

۱ - ۱۲ گروه درسی در برگیرنده‌ی واحدهای تازه به این ترتیب:

گروه اول - حقوق مدنی، احوال شخصیه، امور حسبی، آراء دیوانکشور، حقوق خصوصی، مسئولیت مدنی فقه و علوم وابسته‌ی آن؛

گروه دوم - حقوق اساسی و حقوق اساسی تطبیقی؛

گروه سوم - حقوق بین‌الملل عمومی، سازمانهای بین‌الملل (آراء دادگاه لاهه، پیمانهای بین‌الملل)؛

گروه چهارم - آیین دادرسی مدنی، اجرای احکام، رویه‌ها؛

گروه پنجم - جزای عمومی و اختصاصی، آیین دادرسی جزا، جرم‌شناسی، جزای بین‌الملل...

گروه ششم - حقوق تطبیقی (م، کامان‌لا و تفاوت حقوق انگلیس و امریکا، حقوق سوسیالیست، تحول حقوق امروزین اروپا به ویژه فرانسه، بین‌الملل خصوصی)؛

گروه هفتم - تاریخ حقوق ایران باستان، تاریخ امروزین؛

گروه هشتم - حقون تجارت، شرکتها، معاملات و داوریهای بین‌الملل، قوانین سرمایه‌گذاری و بانکی، بورس، بیمه، حقوق نفت حقوق دریایی و هوایی.

گروه نهم - فلسفه‌ی حقوق، منطق تازه‌ی حقوق، روانشناسی و جامعه‌شناسی مدنی، روانشناسی و جامعه‌شناسی جزایی؛

گروه دهم - حقوق و خدمات اداری، قراردادهای و مقررات تجاری دولتی؛

گروه یازدهم - کلیات اقتصاد، مالیات عمومی.

گروه دوازدهم - حقوق کار، بیمه‌های اجتماعی، قانون ثبت، مالیات بردرآمد، علائم و اختراعات.

بسیاری از این واحدها و درسها در برنامه‌ی کنونی دانشکده نیست و با گذاردن آنها در برنامه، درس حقوق و تعلیم حقوق رنگ و رونق تازه میگیرد و مهمتر، با زندگی امروز هماهنگی مییابد.

تعداد معینی از دروس اجباری است و هیچ دانشجویی نمیتواند از فرا گرفتن آن رشته‌ها که ارزش اساسی دارند بگریزد. اما در برنامه این امکان هست تا در رشته مهر-یافته‌ی خود تخصص پیدا کند. (ص ۱۲۱ و ۱۲۲)

و بسیاری خردگان دیگر که هر يك جایی وارجی دارند.

۲ - افزودن يك یادوسال تحصیلی بردوره‌ی دانشکده‌ی حقوق. فلسفه‌ی این امر و بایندگی آن در کتاب آورده شده. رشته‌ی حقوق به زیرسازیه‌ها و مقدمات نیاز

دارد؛ تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی... «باهمکاری دانشکده‌های تاریخ و ادبیات و مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بر نامه‌دوساله‌یی تهیه گردد... و سپس از بین این افراد برای رشته‌ی قضایی انتخاب به عمل آید... و از آنجا که اسامی در کشور ما اهمیت مخصوص دارد ممکن است نتیجه را به جای لیسانس دکتری یا حتی فوق دکتری نامید... در عین حال کسانی که پس از دو سال موفق نشوند کار تخصصی رشته قضایی را ادامه دهند ضرری نکرده‌اند زیرا به اخذ درجه عالی نائل آمده‌اند...» (ص ۱۲۲ و ۱۲۳)

و این سان با تواضع آشکار و اندیشه‌ی ژرف‌گرا، راهی نمایانده میشود برای بهبود و نقدی صورت میگیرد سازنده. و بر بنیان «اعتقادی به عاقبت درخشان نوع بشر»

ناصر و ثوقی

پانویسها

- ۱ - نگاه کنید به ۱ و ۵. دوری پنجم، شماره‌ی ۴، اردیبهشت ۴۴، ص ۸۴۳. حواشی مختصری در اطراف «لایحه‌ی قانون بازرگانی» و «قانون تجارت».
- ۲ - «حرفه‌ی قانون» و «مدرسه‌ی قانون» یکی از همکردهای ویژه‌ی ابوالبشر فرمانفرمائیان است که هم تازگی دارد و هم شایستگی. در برابر همکردهای چندش آور و از هم پاشیده‌یی چون حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی، حقوق مالی، و امثال آنها، حرفه‌ی قانون و مدرسه قانون به چیمی بزرگتر که مرزهای روشنی دارد و هم نشانه‌ی بی‌ست به سرچشمه‌ی اصلی که قانون است و نه چیزهای دیگر و ناچار دیگرگونی پذیر.
- ۳ - در این لحظه که مینویسم هنوز «قانون مصنف» فرمانروایی قانونی خود را آغاز نکرده است، بگذریم از این که اجرای درست و پیگیر قانون نیز، در دیار ما، خود گفتگوی جدا سردارد.
- ۴ - نخستین جمله‌ی مقدمه هم سکنه دارد و هم در يك سده چهل دهه نداریم. و از آن پس، چشم حضرت سمیعی روشن، فارسی در بسیاری جاهای کتاب گیری دارد، «زغ» میزند، ساختمان جمله پس و پیش یا گاه نادرست است، نقطه گذاری در کار نیست یا اگر هست از «نقطه‌ی» تنها برنمیکنند. و ناچار جمله‌هایی هست که باید، از سرکت مرور حضرتشان، چندین بار خاند و خاند تا دریافت شود، چنان که همه‌ی اینها، برای آگاهی مرور کنندگی گرامی، يك به يك بیايد.
- ۵ - دهه‌ی بیست دسر ص ۶ نامفهوم است. جمع‌های الف و ت، با رواید مرور کننده، محشر میکنند.
- ۶ - «میبايست» در ص ۸ سطر ۷ در جای «میبايد» نشسته است و در سراسر کتاب واژه‌ی میبايست همه جا برای کارهایی که در آینده لازم است انجام گیرند به کار رفته و ناگزیر به جای میبايد. زیرا چنان که همگان دانند میبايد نگران آینده است و بايست (بدون می) و بايستی همه ابراز گذاشته. میبايد و بايست هر دو از مصدر ناقص بايستن میبايد که تنها همان دو که بايست (بايستی) و بايد (میبايد) باشند به ترتیب برای گذشته و آینده از آن ساخته شده‌اند و به کار بردن آنها به جای یکدیگر درست نیست. این افعال معین در حقیقت ابزاری هستند که به صورت جامد بر سر افعال دیگر در میایند و خود آن افعال صرف میشوند، با چیم گردانده. اکنون نمونه‌های هر دو در ادب فارسی:

گدا اگر گهر پاک داشتی دراصل	بر آب نقطه‌ی شرمش مدار بایستی
چو گویی که کار خرد تو ختم	حافظ
یکی راه پیش آمدش ناگزیر	همه هر چه بایستم آموختم
سر بیگناهان نباید برید	همی رفت بایست بر خیر خیر
سروی جوتو میباید تا باغ بیاراید	فردوسی
	ز خون ریختن دست باید کشید .
	فردوسی .
	ور در همه باغستان سروی نبود شاید
	سعدی

این جدا گری و تیز نگری در این روزگار که می‌خواهیم سر و سامانی به زبان فارسی بدهیم و نشر آن را - نشر ناتوان «تازی - زده» ی آن را - یارای سفر به اقلیم‌های گوناگون ادب و دانش و شکر و بخشیم ، بایسته تر مینماید ، اما نمیدانم این‌ها در همه جا نیز چنین باشد یا نه ؛

۷ - بهی اضافه در جاهای بسیار به واژه‌ی پسین چسبیده ، و نادرست .

۸ - جمله‌ی آخرین در ص ۸ در هم ریخته است .

۹ - فراز آخرین ص ۹ ، همچنان دچار در هم ریختگی است و نیازمند دستکاری .

۱۰ - جمله‌ی نخستین سومین فراز در ص ۱۰ دچار همان نارسایی و بی ترتیبی است .

۱۱ - در این ص و در ص ۱۵ ، فارسی کتاب در بسیاری جاها در هم ریخته و نارساست و پیداست که مرور کننده سعی جمیل مبتدل داشته‌اند ؛

۱۲ - آدمی که شهامت آن را نداشته که نام خود را زیر نوشته‌اش بگذارد ، در یکی از روزنامه‌های باامداد تهران مطالبی ابلهانه و مصروعانه در باره‌ی کتاب نوشته است و به ویژه در باره‌ی فلسفه‌ی حقوق - چیزی که ما نداریم - با درسیافت نادرست و شتابزده‌یی که داشته به نویسنده حمله کرده است .

نوشته‌ی این آدم در خور بحثی جدی نیست اما برای سر گرمی و تفریح بایداشارتی کرد .

«نویسنده از یاد میبرد که در دنیای اسلامی نیز حقوق مبنا و فلسفه‌ی داشته ... چون یکی از بنیان های احترام به قانون در همه جا «وهم» است و «وهم» از عدم شناسایی سرچشمه میگردد . به همین سبب حتی به زمان ما و در حقوق بسیار جوان «بین الملل» از به کاربردن واژه‌ها و اصطلاحات لاتین دو هزار سال پیش خود داری نمیکنند ، (۱)

«نویسنده میگوید حقوق غربی تابع منطق بشری است . حال آن که حقوق اسلامی بر اساس دستورهای الهی پدید آمد ... این گفته قطعاً درست نیست ...

«اتفاقاً عیب اصلی حقوق ما (مانند بسی زمینه های دیگر) نوجویی ناشی از عقده حقارتی است که در برابر غربیان احساس میکنیم . مثلاً قضاات قرون وسطی در اروپا رداو دستار را از قضاات جهان اسلامی گرفتند ...

این پریشان بافیها که پیداست از مخ بیماری سرچشمه گرفته آدم را به یاد چیزهای خنده داری میاندازد .

وقتی فاشیزم در آلمان پیدا شده بود فرانسویها که میدانستند ممکن است اولین هدف حمله‌ی آن باشند نگران بودند . اما يك نویسنده‌ی فیلسوف میگفت: «خوب ، آقایان ، فاشیزم هم چیزی است میان چیزها» اکنون که مساله فلسفه‌ی حقوق مطرح است و ما میگوییم نداریم این نویسنده‌ی گرامی مصروع میفرماید «خوب ، آقایان ، همین نظام بی فلسفه هم که ما داریم ، نظامی است میان نظامها»

دیگر این که پیداست چیزی از مطالب کتاب در نیافته‌اند ، و میان حقوق مدرن

و فقه فرقی نمیگذارند ا

سوم این که نمردیم و فهمیدیم که در روزگار شکافتن هسته‌ی اتم و مغزهای الکترونیک و تسخیر فضا یکی از بنیانهای احترام به قانون باید «وهم» باشد ؛
(تفریح با پاره‌ی دیگر این نوشته را در پانویس دیگر میآورم .)

۱۳ - درص ۴۶ و ۴۷ باز سروکله‌ی جمله‌های مغشوش و نادرست دستوری پیدا میشود و آثار مرور حضرت سمیعی به خوبی آشکار .

۱۴ - در بالای ص ۴۹ واژه‌ی گرفته برداری به کار رفته . این واژه تا آنجا که من میدانم فارسی و کرده برداری است . اما اگر گیلک باشد میدانم !

۱۵ - در این سنجش نویسنده ناگهان یادی از استادان قدیم این دانشکده مثل عبدالله ریاضی و صفی اصفیا میکند و ستایشی ، که برای خائنده‌ی ایرانی ، بی‌نیازی به توضیح ، چندی آور است .

۱۶ - فراموش نکنیم که آثار تلاش مرورکننده‌ی گرامی همچنان به چشم میخورد دو جمله‌ی دیگر در ص ۵۷ هست ، و نیازمند دستکاری تا ساده و روان شود .

۱۷ - يك جمله‌هم در وسط ص ۶۳ هست ، نیازمند عنایت مرور کننده .

۱۸ - جمله‌ی نامفهوم دیگری در وسط ص ۷۲ هست .

۱۹ - و رسیده‌ییم به آنجا که به پاره‌ی دیگر نوشته‌ی آن منتقد روزنامه‌ی بامداد تهران

بپردازیم .

مینویسد «در بخش آموزش موضوعات تدریس دانشکده حقوق به شرح زیر عنوان شده‌اند :

نفت ، مسئولیت مدنی ... آراء دیوان کشور ... که برخی از این عنوانها ... بیشتر به درد يك دوره کار آموزی در شرکت نفت و وزارت کشور ... میخورد تا به درد برنامه دانشکده حقوق»

بی‌اطلاعی نویسنده از این قسمت بیش از جاهای دیگر روشن میشود . ظاهر آن آراء دیوان کشور را مربوط به وزارت کشور دانسته ؛ و حقوقدان مورد نظر او نباید از قوانین و قراردادهای نفت چیزی بداند ...

وما با داشتن چنین روشنفکرها ، آیا ، شایسته‌ی وضعی که داریم نیستیم ؟

۲۰ - به جز چند جمله در آغاز این فصل (۹۱ و ۹۲ ، نشر آن یکدست ، بی‌سهو و بسیار روانتر از بخشهای دیگر است . این فصل را که نویسنده قبلن آماده کرده و به چاپ رسانده است (نگاه کنید به ا . و ه ، شماره‌ی ۳ م ، کتاب ششم ، آذر ۱۳۴۷) چند نکته در پاره‌ی دانشکاه) گویی حضرت سمیعی مرور نفرموده‌اند و سپاس .

۲۱ - نشر کتاب در این فصل نیز روان و یکدست میشود و جز يك یا دو سهو کوچک

هموار ساده است .

